

مجله‌ی بوستان ادب دانشگاه شیراز
سال سوم، شماره‌ی سوم، پاییز ۱۳۹۰، پیاپی ۹
(مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی سابق)

«انتهای غایت» در معانی حروف جر عربی و حروف اضافه‌ی فارسی

دکتر سیدمحمد رضا ابن‌الرسول* سمیه کاظمی نجف‌آبادی**

دانشگاه اصفهان

چکیده

با توجه به اهمیت پژوهش‌های مبتنی بر مقایسه‌ی زبان‌های مختلف و تأثیر بسزای آن در کشف حلقه‌های ارتباطی زبان‌ها و رشد فکری و فرهنگی گویش‌وران آن، پژوهش حاضر با اتخاذ روش تحلیلی تقابلی و با تکیه بر مطالعات دستورپژوهان و فرهنگ‌نویسان دو زبان عربی و فارسی، به بررسی مفهوم انتهای غایت در جایگاه یکی از مهم‌ترین معانی مشترک میان حروف جر عربی و حروف اضافه‌ی فارسی می‌پردازد؛ تا بدین وسیله، حروف نمایان‌گر این معنی و نحوه‌ی کاربرد آن در دو زبان عربی و فارسی، آشکار شود. ضمن آن‌که وجوه افتراق، اشتراک و اثرپذیری دو زبان، نمایان خواهد شد. مهم‌ترین دستاورد مقاله‌ی حاضر آن است که حروف جر و اضافه، همیشه در بیان یک معنی خاص، رابطه‌ی یک به یک ندارند، به گونه‌ای که گاه یک حرف در یک زبان با دو حرف از زبان دیگر، برابری می‌شود. اهمیت این مطلب در ترجمه‌ی متون عربی و فارسی، نمود می‌یابد.

واژه‌های کلیدی: انتهای غایت، حروف اضافه، حروف جر، زبان عربی، زبان فارسی، معانی حروف.

* استادیار زبان و ادبیات عربی Ibnorrasool@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی skazemin@yahoo.com

۱. مقدمه

معانی حروف به ویژه حروف جر، از همان ابتدای پیدایش دستور زبان عربی یعنی اواخر قرن اول هجری، مورد توجه نحویان و مفسران قرآن کریم قرار گرفت و در پرتو تفسیر کتاب حق تعالی، اسباب شکوفایی چنین مباحثی فراهم آمد؛ به گونه‌ای که از زمان تدوین دستور زبان عربی تاکنون، مطالعات فراوانی در این زمینه انجام شده است.

این در حالی است که فارسی‌زبانان با وجود آن‌که در غنای دستور زبان عربی نقش بسزا و غیر قابل انکاری داشته‌اند و بنیاد بیش‌تر دانش‌های زبان عربی به دست ایشان نهاده شده، در خصوص دستور زبان خویش، کوشش کم‌تری به کار بستند. کم‌توجهی نسبت به نگارش دستور زبان فارسی بر حروف اضافه‌ی این زبان اثر نامطلوبی گذاشت، به طوری که بررسی دقیق معانی حروف اضافه به ویژه در متون قدیم فارسی با دشواری‌هایی مواجه است. بیفزاییم که حروف اضافه و معانی آن در طول تاریخ، دست‌خوش تغییر و تحول شده و هنوز تحقیق جامع و مستقلی در این زمینه صورت نپذیرفته است؛ بلکه غالباً مباحث مربوط به حروف و معانی آن، به طور پراکنده در کتب لغت و دستور زبان یافت می‌شود.

در حال حاضر، کتاب دستور زبان فارسی با عنوان فرعی «کتاب حروف اضافه و ربط» از استاد خلیل خطیب رهبر، جامع‌ترین کتابی است که به طور مستقل، به حروف و معانی آن پرداخته است؛ ولی آن هم به عنوان نخستین گام در این زمینه، از خطا در امان نمانده است.

البته به دلیل اهمیت پژوهش‌های مبتنی بر مقایسه‌ی دستور زبان‌های مختلف و نقش بسزای آن در بررسی میزان اثرپذیری زبان‌ها از یکدیگر و نیز بهره‌مندی از اسالیب یک زبان برای رفع مشکلات دستور زبان دیگر و تسهیل فراگیری زبان‌ها، در پژوهش حاضر سعی بر آن شد تا مفهوم انتهای غایت که از مهم‌ترین معانی مشترک حروف جر عربی و حروف اضافه‌ی فارسی است، بررسی و مقایسه شود؛ به امید آن‌که نتیجه‌ی آن برای زبان‌آموزان، مترجمان و پژوهش‌گران، مفید واقع شود.

۲. انتهای غایت

«انتهاء» مصدر ثلاثی مزید عربی (باب افتعال) از فعل «انتهی» (به پایان رسید) است. «انتهی الشیءُ انتهاءً: بلغ نهایته» (به نهایت خود رسید)، و «النتهائیه: غایةُ الشیء و آخره» (غایت و پایان) (انیس و دیگران، ۱۳۷۸: نهی).

اگر مقصود از «غایت» در اصطلاح «انتهای غایت» معنی لغوی آن یعنی پایان و نهایت باشد، اضافه‌ی لفظ «انتهاء» به «غایت» از باب اضافه‌ی لفظ به خودش خواهد بود و این اضافه بدون تأویل صحیح نیست. بدین منظور باید یا مضاف محذوفی برای «غایت» در نظر گرفته شود؛ یعنی «انتهاء (ذی) الغایه» یا «انتهاء (ابتداء) الغایه» و یا حرف جر محذوفی در تقدیر باشد؛ یعنی «انتهاء إلی الغایه» که این هم خالی از تکلف نیست و باید انتها را مجرد از نهایت و تنها به معنی بلوغ و وصول بدانیم.

درباره‌ی معنی «انتهای غایت» دو نظر دیگر نیز بیان شده است. نخست آن که «انتهاء» در این ترکیب اضافی، بر معنایی دلالت ندارد و دیگر این که منظور از انتهای غایت، «انتهاء الشیء بغایته» است؛ یعنی به پایان رسیدن چیزی که به پایانش چسبیده و با پایانش در نظر گرفته می‌شود. در این عبارت، «بِ» به معنی التباس و مصاحبت و «بغایته» حال برای «الشیء» است. (دسوقی، ۲۰۰۸: ج ۱: ۱۹۵) برای رهایی از مشکل تأویل، شایسته است «غایت» را به معنی کل مسافت و مقدار دانست؛ بنابراین «انتهای غایت» یعنی نهایت مسافت و مقدار (مکانی یا زمانی) و یا «غایت» به معنی «مُعَیَّی» است و «انتهای غایت» یعنی انتهای چیزی که دارای غایت است.

انتهای غایت در اصطلاح نحویان، بر مقصد، پایان یا نهایت وقوع فعل، دلالت دارد. از دیگر اسم‌های آن، «الانتهاء» است. ابن سراج، سیبویه و مبرد آن را «المنتهی» نیز نامیده‌اند. (عبدالمسیح و تبری، ۱۹۹۰: ۱۱۶)

۲. ۱. انتهای غایت در زبان عربی

انتهای غایت را به دو دسته‌ی حقیقی و مجازی و حقیقی را به زمانی و مکانی تقسیم می‌کنیم. حقیقی زمانی، مانند آیه‌ی «ثُمَّ أْتَمُوا الصَّيَّامَ إِلَى اللَّيْلِ» (بقره/۱۸۷) و حقیقی مکانی، مانند آیه‌ی «مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (اسراء/۱) و مجازی مانند «قلبی إلیک» (دل رو به تو دارم). اکثر قریب به اتفاق نحویان، صریحاً به لفظ «انتهای

مجازی» اشاره نکرده‌اند؛ بلکه به جای لفظ «مجازی»، از واژه‌ی «و غیرهما» به معنی «و غیر از زمان و مکان» استفاده نموده‌اند. (صبان، بی‌تا، ج ۲: ۲۱۳ و جامی، ۱۹۸۳، ج ۲: ۳۲۲) در این میان، در کتاب *جواهرالادب فی معرفه کلام‌العرب* انتهای غایت، به حسی مانند «سرتُ اِلی بغداد» و حکمی، نظیر «میلُ قلبی اِلیک» تقسیم شده است. (اربلی، ۱۹۹۱: ۳۴۲)

۲.۲. انتهای غایت در زبان فارسی

مفهوم «انتها» در زبان فارسی نیز مانند عربی، بر پایان و نهایت وقوع فعل دلالت دارد. این مفهوم در کتب دستور زبان فارسی با الفاظی چون: «بیان نهایت»، «انتها»، «انتهای غایت»، «حد»، «مقصد»، «پایان (در زمان یا مکان)» و «غایت زمانی و مکانی»، معرفی شده است و نمونه‌های آن، غالباً مربوط به انتهای زمانی و مکانی است. بدین ترتیب، دستورپژوهان زبان فارسی به انتهای عقلی (مجازی) که در آن، حرف کلیدی انتها (تا) بر غیر زمان و مکان وارد می‌شود، نپرداخته‌اند. این بدان دلیل است که غالباً «تا» بر سر اسم زمان و مکان می‌آید و برخلاف «اِلی» غیر از اسم زمان یا مکان، اسم‌های دیگری مانند اسم علم کم‌تر پس از آن قرار می‌گیرد؛ مثلاً گفته نمی‌شود: «تا زید رفتم» و یا «نامه‌ای تا دوستم فرستادم».

در این نمونه‌ها، به جای «تا»، از «به»، «به طرف»، «به سوی» و امثال آن استفاده می‌شود. این در صورتی است که در زبان عربی، می‌توان گفت: «ذهبْتُ اِلی زید» و «أرسلتُ رسالَةً اِلی صدیقی». این مسأله به وضوح، نشان می‌دهد که دامنه‌ی کاربرد «اِلی» برای افاده‌ی انتها، بسی گسترده‌تر از «تا» است؛ به گونه‌ای که این حرف در زبان فارسی، غالباً معادل دو حرف «تا» و «به» قرار می‌گیرد. بدین ترتیب در زبان فارسی، بخشی از معنی انتهای غایت در «تا» و بخشی در «به»، تجلی یافته است و اگر بر ارائه‌ی نماد انتهای غایت در حروف فارسی اصرار داشته باشیم، باید هر دو حرف «تا» و «به» را - که در بیان این معنی از هم بی‌نیاز نیستند - نماد انتهای غایت بدانیم؛ ولی از آن‌جا که دستورنویسان به اتفاق، نمود انتها در «تا» را پذیرفته‌اند، بنابراین در ابتدای این مبحث، حرف «تا» را در جایگاه اولین حرف اصلی در بیان انتها برگزیده، بررسی می‌کنیم و آن‌گاه به طور جداگانه، به حرف «به» می‌پردازیم.

«انتهای غایت» در معانی حروف جر عربی و حروف اضافه فارسی _____ ۵

از آن جا که «تا» در موارد اندکی بر غیر زمان و مکان وارد می‌شود، انتها در زبان فارسی را به دو دسته تقسیم می‌کنیم: انتهای حسی و انتهای عقلی. انتهای حسی در زبان فارسی یا مکانی است، مانند:

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است

(سعدی، نقل از همایون‌فرخ، ۱۳۶۴: ۷۱۲)

و یا زمانی است، مانند:

مگر دیوانه خواهم شد در این سودا که شب تا روز سخن با ماه می‌گویم پری در خواب می‌بینم

(حافظ، نقل از همان، ۱۳۶۴: ۷۱۲)

و نیز «مادر تا شب گریست» و «من تا قله‌ی کوه رفتم».

و انتهای عقلی، نظیر «از شیر مرغ تا جان آدمیزاد».

نمونه‌های مذکور نشان می‌دهد که «تا»، نماد اصلی انتها در زبان فارسی است و غالباً در مقابل «از» قرار می‌گیرد؛ همچون مثال نخست (از زمین تا آسمان) و ممکن است نماد ابتدا (از)، محذوف و از سیاق کلام، مفهوم باشد؛ نظیر مثال دوم (شب تا روز = از شب تا روز). البته گاه با توجه به سیاق سخن، نیازی به ذکر «از» (نماد ابتدا) نیست؛ مانند مثال سوم (تا شب) و چهارم (تا قله).

نکته‌ی قابل توجه این که خطیب‌رهبر کاملاً متأثر از زبان عربی، انتهای غایت را در دو قسم، بررسی کرده است؛ در گونه‌ی نخستین مابعد «تا» داخل در حکم اسم ماقبل است؛ مانند این عبارت از چهار مقاله‌ی نظامی عروضی: «رانین و موزه تا دو فرسنگ در پی امیر بردند به برونه و آن جا در پای کرد.» (نقل از خطیب‌رهبر، ۱۳۶۷: ۲۷۵) و در گونه‌ی دوم، مابعد «تا» در حکم اسم ماقبل نیست، مانند

تا کی این راه مزور؟ راه باید رفت راه تا کی این کار مزخرف؟ کار باید کرد کار

(جمال‌الدین عبدالرزاق اصفهانی، نقل از همان، ۱۳۶۷: ۲۷۵)

ایشان بدون توجه به ویژگی جملات فارسی و جایگاه فعل در جمله و بدون شرح حکم اسم ماقبل و ما بعد، دقیقاً از همان اصطلاحات و تعابیر دستور عربی بهره‌گرفته است.

۳. حروف اصلی نمایان‌گر انتها در دو زبان عربی و فارسی

در زبان عربی - بر اساس نظر نحویان - انتهای غایت از معانی حروف جر «إلی»، «باء»، «حتی»، «لام»، و «فی» ذکر شده است و حروف اضافه‌ای که بنابر گفته‌ی دستورپژوهان

زبان فارسی مفید معنی انتها است، عبارت است از: «به» و حروفی که از «به» نیابت می‌کند؛ «تا» و حروفی که از آن نیابت می‌کند («وا» و «را»). البته برخی از گروه‌های حرف اضافه‌ای که با «به» ساخته می‌شود نیز بر انتهای غایت دلالت دارد. با توجه به مطالب پیش‌گفته می‌توان نتیجه گرفت که حرف جر اصلی برای بیان انتها در زبان عربی، «إلی» و معادل آن در زبان فارسی، حروف اضافه‌ی «تا» و «به» است.

۳. ۱. حرف جر «إلی»

معنی اصلی و کلیدی «إلی»، انتهای غایت است. در این صورت، به آن «إلی الغائیه» نیز گویند. (عبدالمسیح و تابری، ۱۹۹۰: ۱۱۱) نماد اصلی انتهای غایت نیز حرف جر «إلی» است. گرچه به نظر می‌رسد «حتّی» هم در کنار «إلی»، نماد اصلی انتهای غایت باشد، با بررسی «حتّی» - که در ادامه‌ی بحث بدان می‌پردازیم - نتیجه گرفته می‌شود که دلالت «إلی» بر انتهای غایت، شامل‌تر از «حتّی» و دیگر حروف جر است.

۳. ۱. ۱. ویژگی‌های «إلی»

«إلی» در همه‌ی احوال، حرف است. گرچه برخی «إلی» را مفرد آلاء، و اسم، به معنی «نعمت» گرفته‌اند (خضری، بی‌تا، ج ۱: ۲۳۱)؛ ولی در اصل، «آلاء» جمع «ألی» و «إلی» است که حتی با گرفتن تنوین، جز شباهت ظاهری کتبی، وجه اشتراک دیگری با حرف جر «إلی» ندارد. حرف «إلی» بر سر ضمیر (تنها ضمائر متصل مجروری) و غیر ضمیر (اسم ظاهر) می‌آید و صحیح است در مقابل «إلی غائیه»، «من ابتدائیه» - مذکور یا مقدر - قرار گیرد.

مجرور «إلی» یا متصل به آخرین جزو ماقبلش است و یا از آن فاصله دارد. انتهای غایت زمانی متصل به آخر، مانند «نمتّ اللیلة إلی سحرها» (شب را تا سحر خوابیدم). از آن‌جا که «سحر»، یک سوم پایانی شب است، جزو متصل به آخر شب محسوب می‌شود. انتهای غایت مکانی متصل به آخر، مانند «قرأتُ الکتاب إلی خاتمته» (کتاب را تا پایانش خواندم). انتهای غایت زمانی منفصل از آخر، مانند «نمتّ اللیلة إلی نصفها» (شب را تا نیمه خوابیدم). انتهای غایت مکانی منفصل از آخر، مانند «قرأتُ الکتاب إلی ثلثه» (تا یک سوم کتاب را خواندم). (حسن، ۱۴۲۵هـ ج ۲: ۴۳۳)

۷ «انتهای غایت» در معانی حروف جر عربی و حروف اضافه فارسی

اکثر قریب به اتفاق نحویان برآنند که مجرورِ «إلی» غالباً در حکم قبل از آن داخل نمی‌شود؛ اما در صورت وجود قرینه، این امر جایز است؛ مثلاً در عبارت «صمتُ رمضان من أوله إلى اليوم الأخير» (از اول ماه رمضان تا روز آخر روزه گرفتم)، از آن جا که روزه‌ی ماه رمضان تمام نمی‌شود مگر با روزه، روز آخر، پس مجرور «إلی» (اليوم الأخير) با وجود قرینه که از سیاق کلام دریافت می‌شود، مشمول صیام است؛ اما در عباراتی چون «قرأ الكتاب إلى الصفحة العاشرة» (کتاب را تا صفحه‌ی دهم خواند) و «سار إلى الكوفة» (به کوفه رفت) ترجیحاً صفحه‌ی دهم و کوفه در حکم خواندن و رفتن، قرار نمی‌گیرد؛ یعنی صفحه‌ی دهم را نخوانده و وارد کوفه نشده است.

«إلی» و مجرورش، گاهی از معنی اصلی که برای آن وضع شده، خارج و به اسم فعل تبدیل می‌شوند، مانند «إلیک» و یا «إلیک عنی» که به معنی «خُذْ» (بگیر) و «ابتعد/ تَنَحَّ» (دور شو) است و همچنین است «إلی» که به معنی «أقبل» است.

۳.۲. «تا»

«تا» در زبان فارسی بین اسم و حرف، مشترک است. گاه اسم است در معانی مختلف و گاه قید، حرف ربط و یا حرف اضافه است. بر این اساس، با چشم‌پوشی از حرف ربط «تا»، آن را در سه بخش، بررسی می‌کنیم؛ کاربرد حرفی «تا» (حرف اضافه) در معنی انتهای غایت، «تا» در جایگاه جزئی از ترکیبات دیگر و کاربرد غیرحرفی «تا».

باید به این نکته توجه داشت که یکی از معانی «تا» در صورتی که حرف ربط باشد نیز انتهای غایت است و بدین رو، باید در تشخیص حرف اضافه‌ی «تا» دقت شود.

۳.۲.۱. کاربرد حرفی «تا» (حرف اضافه) در معنی انتهای غایت

«تا» زمانی حرف اضافه است که به همراه متممی ذکر شود و انتها و پایان چیزی را (در مکان یا زمان) برساند. در این صورت، حرف اضافه‌ای ساده از حروف پیشین و نماد اصلی انتهای غایت در زبان فارسی است. معنی اصلی این حرف نیز انتهای غایت است. همان‌گونه که بیان شد، «تا» بین اسم، حرف اضافه و حرف ربط، مشترک است. برای تشخیص حرف اضافه‌ی «تا» باید به این نکته توجه داشت که «تا» در معنی حرفی بر نسبت میان کلمات و گروه‌ها و نیز جملات، دلالت دارد. بنابراین اگر همراه متمم ذکر

شود و میان دو کلمه یا گروه کلمه، رابطه برقرار کند، حرف اضافه و در غیر این صورت، حرف ربط است. بدون شک، «تا» زمانی اسم است که بر یکی از معانی غیرحرفی مذکور در کتب لغت (مانند: تخته، مثل و...) دلالت داشته باشد. «تا» در تمام ادوار تاریخی، پیش از اسم قرار گرفته است.

ضمایر غیرفاعلی (ضمایر شخصی متصل) در زبان فصیح و محاوره، به حرف اضافه‌ی «تا» نمی‌چسبند؛ ولی «إلی» در زبان عربی، بر سر ضمایر متصل می‌آید: مانند «إلیه، إلیهما، ... إلی، إلینا».

«تا» به ندرت بر سر ضمایر شخصی منفصل می‌آید: «تا او». «إلی» نیز بر ضمایر منفصل مرفوعی (هو و ...) و ضمایر منفصل منصوبی (ایاه و ...) وارد نمی‌شود. استعمال «تا» با ضمایر اشاره، مبهم و مشترک، بسیار اندک است.

«تا» بر سر بعضی از ضمایر پرسشی می‌آید؛ مانند «تا چند روز ...؟» «تا کجا ...؟» «إلی» نیز بر سر بعضی از اسم‌های استفهام، مانند «مَنْ»، «ما»، «أی»، «أین» و «متی» وارد می‌شود. و نیز بر سر ضمایر شمارشی می‌آید؛ مانند «تا هشتاد درصد» که معادل آن در زبان عربی، «إلی ثمانین بالمئه» است.

گاهی پس از «تا» حرف اضافه‌ی «به» به صورت «تا به» قرار می‌گیرد؛ مانند «او تا به حال نیامده است» که در فارسی قدیم نیز کاربرد داشته است؛ مانند:

چو گل هر دم ببویت جامه در تن / کنم چاک از گریبان تا به دامن

(حافظ، نقل از خطیب‌رهبر، ۱۳۶۷: ۲۷۹)

در این صورت، به مجموع «تا به»، گروه حرف اضافه گفته شده و یا حرف «به» تأکیدی برای «تا» در نظر گرفته شده است. البته برخی از دست‌نویسان آن را حرف اضافه‌ی مرکب دانسته‌اند. (انوری و گیوی، ۱۳۷۰، ج ۲: ۲۶۶) جز «تا به» به گروه حرف اضافه‌ی دیگری که با «تا» ساخته شود، دست نیافتیم؛ گویی «تا» در ساخت گروه‌های حرف اضافه، نقشی ندارد.

«إلی» در زبان عربی، معادل دو حرف اضافه‌ی «تا» و «به» است و تنها حرف جری است که گاهی در زبان فارسی، در جایگاه حرف اضافه، جایگزین «تا» شده و مفید انتهاست؛ مانند «از اصفهان الی مشهد یک روز راه است.» البته در مواردی اندک، «تا» و «إلی» توأمأً به صورت «تا الی» استعمال شده است.

۳. ۲. ۲. «تا» در جایگاه جزئی از ترکیبات دیگر

توانمندی زبان فارسی در امر ترکیب واژگانی، مشخصه‌ی بارز این زبان به شمار می‌رود؛ به گونه‌ای که حرف اضافه‌ای چون «تا» نیز کمابیش در ساختار برخی کلمات، نفوذ کرده، واژه‌های جدید و گاه انواع دستوری جدیدی پدید آورده است؛ مانند:

- صفت مرکب (اسم + تا + اسم + ی): سر تا سری.

- قید و گروه قیدی (تا + اسم): تا ابد، تا کی، تا فردا (قید زمان)، تا این جا، تا آخر، تا چند؛ (و نیز اسم + تا (میانوند) + اسم): سال تا سال، سر تا سر، دور تا دور، گوش تا گوش؛ (و نیز تا + به + اسم): تا به چند، تا به آن جا، تا به ابد؛ (و نیز قید ترتیب): دو تا دو تا.

- گروه‌های پیوسته‌ی ربطی و حروف ربط مرکب (تا + حرف ربط): تا که؛ (و نیز تا + این که): تا این که؛ (و نیز تا + اسم + که): تا جایی که، تا آن جا که، تا زمانی که.

- «تا» در ساخت بعضی از کلمات تنوین‌دار عربی در فارسی، مقدر است؛ نظیر «ابداً» به معنی «تا ابد».

از نمونه‌های پیش گفته نتیجه می‌شود که حروف اضافه‌ی زبان فارسی برخلاف حروف جر عربی، در حوزه‌ی ترکیب وارد می‌شود و به نوبه‌ی خود، در ساخت واژگان جدید، نقشی فعال ایفا می‌کند. البته نمونه‌های مذکور نشان می‌دهد که حرف «تا» نسبت به دیگر حروف اضافه، در واژه‌سازی نقشی به سزا ندارد.

«الی» و مجرور آن نیز به صورت ترکیبات عربی در زبان فارسی (و ساخت‌های دستوری آن) نفوذ کرده است؛ مانند: «علوم انسانی و مطالعات فرهنگی»

- قیود مرکب فارسی «الی» + اسم): الی آخر؛ (و نیز «الی» + اسم ذواللام): الی الابد؛ (و نیز «الی» + اسم مضاف): الی یومنا هذا؛ (و نیز صفت / مصدر تنوین‌دار + «الی» + مجرور «الی»): مشاراً الیه.

۳. ۲. ۳. کاربرد غیر حرفی «تا»

«تا» گاهی اسم است در معانی مختلف که در کتب لغت، به این معانی اشاره شده است؛ از جمله:

- تخته، ورق، طاق.

- مثل، مانند، عدیل: «من تاي شما نیستم».

۴. سایر حروف نمایان‌گر انتهای غایت در زبان عربی

می‌توان حروف جری را که مرادف «إلی غائیه» در نظر گرفته شده، در سه بخش نهاد، نخست حرف جری که با رعایت شروط معین، یکی از معانی اصلی آن، انتهای غایت است: حتّی.

۴. ۱. حتّی

«حتّی» جازه در دو حالت، بر انتهای غایت دلالت دارد؛ یکی زمانی که بعد از «حتّی»، اسم ظاهر صریح قرار گیرد و به آن «حتّی الغائیه» گویند؛ مانند: «سهرت اللیله حتّی السّحر» و دیگر، آن‌گاه که پس از «حتّی»، فعل مضارع منصوب به «أن» مقدر قرار گیرد. در این صورت یکی از معانی «حتّی»، انتهای غایت است؛ مانند «یمتدّ اللیل حتّی یطلع الفجر». (حسن، ۱۴۲۵هـ ج ۲: ۴۴۵-۴۴۶)

«حتّی» برای افاده‌ی انتها، باید ویژگی‌هایی داشته باشد. نخست آن‌که در «حتّی»، رسیدن به نهایت و پایان، تدریجی است. دیگر آن‌که غالباً مجرور «حتّی»، آخرین جزو ماقبل آن است؛ مانند «أكلت السمكة حتّی رأسها» و یا متصل به آخر است؛ مانند «سرت النهار حتّی اللیل». سوم این‌که غالباً مجرور «حتّی» در حکم ماقبلش داخل می‌شود؛ مانند «قرأت القرآن حتّی سورة الناس» (قرآن را تا سوره‌ی ناس خواندم)؛ بر این اساس، سوره‌ی ناس نیز خوانده شده است. مگر این‌که قرینه‌ای مانع از قرارگرفتن مابعد آن در حکم ماقبلش شود؛ نظیر «صمت رمضان حتّی یوم الفطر» (تا عید فطر، روزه گرفتم) که قرینه‌ی مانعه، باطل بودن روزه در روز عید فطر است.

مجرور «حتّی» غالباً برای تحقیر یا تعظیم، قوت یا ضعف، به کار می‌رود؛ مثلاً در جمله‌ی «ضربت القوم حتّی زید»، «زید» باید در منتهای عزت یا ذلت، یعنی والاترین و یا پست‌ترین فرد قوم باشد وگرنه دلیلی برای ذکر او وجود ندارد. در صورتی که مجرور «حتّی»، مفید تعظیم یا تحقیر نباشد، واجب است آخرین جزو ماقبل آن و یا متصل به آخر باشد. (سامرای، ۲۰۰۷، ج ۳: ۳۰)؛ مانند «نمت حتّی آخر اللیل» (تا آخر

شب خوابیدم). در این عبارت، «آخر شب»، آخرین جزو شب است و در «نمت حتّی الصباح» (تا صبح خوابیدم)، «صبح» متصل به آخرین جزو شب است.

در این جا ضرورت دارد به تفاوت میان «إلی» و «حتّی» نیز پردازیم:

۱. دلالت «إلی» بر انتهای غایت، اعم از «حتّی» است؛ زیرا «إلی» برای انواع انتها به کار می‌رود؛ خواه مابعد آن آخرین جزو ماقبلش باشد، خواه نباشد. بدین ترتیب، گفته می‌شود: «نمتُ إلی آخر اللیل»، «نمتُ إلی الصباح»، «نمتُ إلی ثلث اللیل»، «نمتُ إلی منتصف اللیل»؛ ولی «حتّی»، غالباً در مورد آنچه آخر و یا متصل به آخر است به کار می‌رود.

۲. برخلاف «إلی»، فعل قبل از «حتّی» تدریجاً و اندک اندک به پایان می‌رسد. بر این اساس می‌توان گفت: «کتبتُ إلی زید»؛ ولی عبارت «کتبتُ حتّی زید» صحیح نیست؛ چون «کتابت» تدریجاً به نهایت خود، یعنی «زید»، نمی‌رسد.

۳. گاهی «حتّی» بر فعل مضارع به «أن» مصدری که وجوباً محذوف است، وارد می‌شود؛ مانند «یمتد اللیل حتّی یطلع الفجر»؛ اما «إلی» مطلقاً بر سر فعل مضارع نمی‌آید مگر با «أن» مصدری ظاهر؛ مانند «یمتد اللیل إلی أن یطلع الفجر».

۴. «إلی» اسم ظاهر و ضمیر را مجرور می‌سازد؛ ولی «حتّی» فقط بر سر اسم ظاهر می‌آید. البته در شعر، به مواردی شاذ چون «فتی حتاک یابن ابی زیاد» می‌توان دست یافت.

۵. مابعد «إلی» غالباً - مگر به قرینه - در حکم ماقبل آن داخل نمی‌شود؛ ولی در «حتّی» برعکس است. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۶. «إلی غائیه» - بر خلاف «حتّی» - در مقابل «من ابتدائیه» قرار می‌گیرد؛ بنابراین عبارت «سرت من البصره حتّی الکوفه» صحیح نیست.

نکته‌ی قابل توجه آن است که معادل «حتّی» در زبان فارسی، فقط حرف اضافه‌ی «تا» است برخلاف «إلی» که در زبان فارسی، حروف اضافه‌ی «تا» و «به» در مقابل آن قرار می‌گیرد.

دوم، حرف جری که - به ندرت - مفید انتهای غایت است و باید انتهای غایت این حرف با در نظر گرفتن معنی اصلی آن تفسیر شود، «لام جر» است:

۴.۲. لام

دلالت لام جر بر انتها، بسیار اندک و تحت تأثیر معنی اصلی آن (اختصاص) است. در این صورت، به آن «لام الانتهاء» و «لام الغایة» گویند. (عبدالمنعم و تبری، ۱۹۹۰: ۳۳۸) و عبارت «صمت شهر رمضان لآخره» را برای آن نمونه آورده‌اند و نیز آیه‌ی «كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» (رعد/۲) که به قرینه‌ی آیه‌ی «كُلُّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» (لقمان/۲۹) حرف «لام» را در معنی انتها دانسته‌اند. (زرکشی، ۱۹۹۸، ج ۴: ۳۴۰)

باید توجه داشت که شباهت دو آیه در همهی الفاظ، جز حرف جر، خود دلیلی بر تفاوت معنوی آن دو آیه است. ظاهراً حرف «لام» در آیه‌ی اول، مفید تعلیل است؛ یعنی «كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» (همگی به منظور رسیدن به آن اجل مسمی در حرکت و تلاشند)؛ به دیگر سخن، «كُلُّ يَجْرِي لِهَذِهِ الْغَايَةِ» (همگی برای این هدف در حرکتند). و آیه‌ی دوم با توجه به دلالت «إِلَىٰ» بر انتها، بدین معناست که آنان تا رسیدن به نهایت مشخص که همان «أَجَلٍ مُّسَمًّى» (وقت معلوم) است، همچنان در حرکتند.

از آن جا که آیات قبل و بعد از آیه‌ی «كُلُّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى» (لقمان/۲۹)، از نهایت و حشر و قیامت خبر می‌دهد، حرف «إِلَىٰ» متناسب با آن به کار رفته است؛ اما آیات قبل و بعد آیه‌ی «كُلُّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى» (رعد/۲)، درباره‌ی ابتدای خلقت - ابتدای خلق آسمان‌ها و زمین، ابتدای حرکت ستارگان و ... - است؛ بدین روی، از لام جر استفاده شده تا بفهماند که همگی از ابتدای خلقت، برای رسیدن به هدفی مشخص در جنبشند. (خطیب اسکافی، ۱۹۷۳: ۳۷۴ - ۳۷۵)

همچنین حرف «لام» در آیه‌ی «رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ» (آل عمران/۹)، به معنی «إِلَىٰ» گرفته شده است؛ در حالی که آلوسی معتقد است، لام جر در این آیه در معنی اصلی آن به کار رفته و مضافی حذف شده و مضاف‌الیه به جای آن قرار گرفته است؛ یعنی «لِحِسَابِ يَوْمٍ» یا «لِجِزَاءِ يَوْمٍ». ولی طبری و طبرسی آن را به معنی «فِي» دانسته‌اند؛ همان‌گونه که فراء در آیه‌ی «جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ» (آل عمران/۲۵)، حرف «لام» را مرادف «فِي» قرار داده است؛ یعنی «فِي يَوْمٍ». (هلالی، ۱۹۸۶: ۱۸۶-۱۸۷)

در واقع، لام جر در این آیات شریفه در معنی اختصاص و یا تعلیل، استعمال شده است. نتیجه این که حرف «لام» در اکثر مواردی که در جایگاه «لام انتها» معرفی شده، در

اصل، همان لام اختصاص و فروع آن، نظیر لام تعلیل است و شاید بتوان در مواردی اندک، آن را «لام انتها» به شمار آورد. با این حال، در عربی امروز، کاربرد لام به جای «إلی» رایج است.

سوم، حروف جری که در نیابت آن از «إلی غائیه» اختلاف است و غالباً معنی آن با دو روش بیان می‌شود: بر اساس معنی اصلی حرف جر و یا با تکیه بر تضمین، این حروف عبارت است از: باء و فی.

ناگفته نماند که جز «باء» و «فی» حروف جر دیگری در گروه سوم قرار می‌گیرد که در کتب نحوی، بدان اشاره نشده است و تنها مفسران به مسأله‌ی نیابت آن‌ها از «إلی» پرداخته‌اند؛ بدین رو، این حروف را به طور جداگانه پس از دو حرف «باء» و «فی» ذکر و بررسی می‌کنیم.

۳.۴. باء

در مورد «باء» در آیه‌ی «وَقَدْ أَحْسَنَ بِي» (یوسف/۱۰۰) دو وجه ذکر شده است: نخست آن‌که «باء» به معنی «إلی» است؛ دیگر این‌که «أحسن» متضمن معنی «لَطْف» است که با «باء»، متعدی می‌شود. (صبان، بی‌تا، ج ۲: ۲۲۲) وجه سومی که می‌توان بدان افزود این است که «باء» بدون در نظر گرفتن تضمین در عامل آن (أحسن)، در معنی اصلی خود باشد؛ زیرا در حقیقت، بین دو عبارت «أحسن إلیه» و «أحسن به» تفاوتی ظریف وجود دارد که به معنی اصلی «إلی» و «باء» برمی‌گردد.

«أحسن إلیه» یعنی به او نیکی کرد؛ در حق او لطفی کرد. گویی او منتهی‌الیه و پایان احسان است؛ ولی «أحسن به» یعنی احسان و نیکیش را بدو الصاق کرد. از این روست که می‌گوییم: «أحسنْتَ بهذا الأمر» و «أحسنْتَ بعملک» یعنی احسان را در مکانی نزدیک عملت قراردادی و حتی به آن چسباندی و صحیح نیست گفته شود: «أحسنْتَ إلی هذا الأمر» و «أحسنْتَ إلی عملک»؛ زیرا در این صورت، معنی دیگری مقصود است. پس «إحسان» در «أحسن به» عمیق‌تر و قوی‌تر است؛ چه، در این عبارت با در نظر گرفتن معنی الصاق «باء»، معنی توجه و مهربانی، نمود بیش‌تری دارد.

با توجه به تفاوت پیش‌گفته، درمی‌یابیم که «إحسان» در دو آیه‌ی «وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (قصص/۷۷) و «وَقَدْ أَحْسَنَ بِي» (یوسف/۱۰۰) متفاوت است.

«إحسان» در آیه‌ی اول - که درباره‌ی لطف و عنایت خداوند متعال به قارون است - احسانی عام است که شامل همه‌ی خلق، از جمله حضرت یوسف (ع) نیز می‌شود؛ اما در آیه‌ی دوم، احسانی خاص موردنظر است که حضرت حق از میان خلق، به حضرت یوسف (ع) عنایت داشته است. (سامرای، ۲۰۰۷، ج ۳: ۲۳) و در دنباله‌ی آیه، نوع و حقیقت این احسان از زبان حضرت یوسف (ع) بیان می‌شود: «وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَدْوِ مِنْ بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ» (یوسف/۱۰۰)

زرکشی در تفسیر این آیه می‌گوید: «فإنه يقال أحسن بي وإليّ، وهي مختلفه المعاني وأليقها بيوسف (ع) «بي» لأنه إحسانٌ درج فيه دون أن يقصد الغايه التي صار إليها» (زرکشی، ۱۹۹۸، ج ۴: ۱۷۶)؛ یعنی أحسن بي و أحسن إليّ هر دو کاربرد را دارد؛ ولی با معنی متفاوت و در خصوص یوسف (ع) «بی» شایسته‌تر و مناسب‌تر است؛ چراکه احسان به یوسف (ع) احسانی است که ایشان در آن، رشد و نمو یافت؛ بدون آن‌که مقصدی که حضرت بدان‌جا رسید، مورد نظر باشد.

۴.۴. فی

گفته شده «فی» در آیه‌ی «فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ» (ابراهیم/۹)، به معنی «إلی» است. (ابن هشام، ۱۹۹۷، ج ۱: ۲۸۶) در واقع، مفسران در این آیه‌ی شریفه علاوه بر معنی حرف «فی» که آن را مرادف «إلی»، «علی»، «باء» و یا در معنی ظرفیت دانسته‌اند، در مرجع ضمیر «أيديهم» و «أفواههم» نیز اختلاف نظر دارند و بر این اساس، ذیل این آیه چندین معنی بیان شده است؛ از جمله:

۱. کفار با دست‌های خود به دهان انبیا اشاره و آن‌ها را به سکوت امر کردند (فی مرادف إلی)؛
۲. کفار به منظور تکذیب انبیا، دست‌های خود را بر دهان گذاشتند، در حالی‌که به انبیا اشاره کردند که سکوت کنید (فی مرادف علی)؛
۳. کفار در رد دعوی انبیا دست‌های خود را بر دهان انبیا گذاشتند و مانع حرف زدن ایشان شدند (فی مرادف علی)؛

۴. کفار دست‌های خود را در دهان انبیا گذاشتند و به ایشان اشاره کردند که سکوت کنید (فی در معنی ظرفیت)؛

۵. کفار با زبان‌های خود، نعمت‌های انبیا یعنی حجت‌های ایشان را انکار نمودند (فی مرادف باء). در این مورد و مورد بعد، «أیدی» جمع «ید» به معنی نعمت است؛

۶. مراد از «أیدی»، نعمت‌های رسل یعنی اوامر و نواهی، مواعظ و نصایح ایشان است و معنی آیه این است که کفار، نعمت‌ها (اوامر و نواهی) پیامبران را تکذیب کردند؛ گویی آن را به دهان انبیا باز گرداندند (فی مرادف إلی).

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، ضمن اشاره به اکثر این موارد، معنی آیه را کنایی می‌داند؛ یعنی «ردّ الأیدی فی الأفواه» کنایه است از این که کفار، انبیا را مجبور به سکوت می‌کردند؛ گویی دست انبیا را می‌گرفتند و بر دهان ایشان می‌گذاشتند؛ بنابراین، هر دو ضمیر به رسل برمی‌گردد. (طباطبایی، ۱۹۷۲، ج ۱۲: ۲۴) البته به نظر می‌رسد استعمال «فی» در این آیه شریفه، نمایان‌گر شدت برخورد کافران با انبیا است. بر این اساس، گفته‌ی رضی‌الدین استرآبادی در این زمینه، صحیح‌تر است تا ناگزیر به خارج کردن حرف از معنی اصلیش نشویم: «الأولی أن نقول هی بمعناها والمراد التمکن» (استرآبادی، ۱۳۶۶، ج ۲: ۳۲۷) (بہتر است بگوییم «فی» در معنی اصلیش (ظرفیت) به کار رفته و منظور استیلا، است).

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد، در نیابت از «إلی» به حروفی دیگر نیز برمی‌خوریم که غالباً در کتب نحوی ذکر نشده است؛ این حروف عبارت است از: علی و عن.

۴.۵. علی

در بیان تفاوت بین «إلی» و «علی» و عدم صحت نیابت «علی» از «إلی»، به کلام مفسران در تفسیر چند آیه از قرآن کریم، استناد می‌کنیم. زمخشری در تفسیر آیه‌ی «أَن اٰغْلُوْا عَلٰی حَرْثِكُمْ» (قلم/۲۲) می‌گوید: «چنان‌چه بگویی چرا در این آیه به جای «إلی»، «علی» استعمال شده است؟ در جواب می‌گوییم: از آن‌جا که بامداد برای چیدن میوه قصد کشت خود کردند؛ گویی بر سر کشت خود فرود آمده‌اند، همان‌گونه که می‌گوییم: «غدا علیهم العدو» (دشمن صبحگاه بر آنان حمله کرد). همچنین جایز است «غدو» متضمن معنی «إقبال» باشد، مانند «یُغْدِی علیہ بالجفنه ویراح» (صبح و شب، جام (خمره) شراب

را سوی او آورند). بدین ترتیب، معنی آیه چنین می‌شود: «فَأَقْبِلُوا عَلَيَّ حَرِّثَكُمْ بَاكِرِينَ» (صبح زود به کشتزار خود روی آورید). «(زمخشری، بی تا، ج ۴: ۵۹۰) بیضاوی نیز در تفسیر این آیه، نظری مشابه دارد. (ر.ک: بیضاوی، ۱۹۹۰، ج ۴: ۳۰۷)

از مجموع کلام زمخشری و بیضاوی در مورد آیه ۲۲ سوره‌ی قلم، به چند نکته می‌توان دست یافت: نخست آن که «علی» از «إلی» نیابت نمی‌کند؛ دیگر این که «غدو» در آیه‌ی مذکور، متضمن معنی «إقبال» و یا «استیلاء» است؛ بدین معنی که «غدا علی حرثه» - مانند «غدا علیه العدو» - معنی غلبه و سیطره را می‌رساند.

همچنین در دو آیه‌ی «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ» (بقره/۱۳۶) و «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَإِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ» (آل عمران/۸۴) که فقط در حرف جر «إلی» و «علی» متفاوتند، در حقیقت، «علی» از «إلی» نیابت نمی‌کند بلکه هر حرف در معنی اصلی خود استعمال شده است. «علی» در بردارنده‌ی معنی «فوق» (بالا) است؛ بدین معنی که وحی از این سو نازل شده است و از میان جهات شش‌گانه، فقط یک جهت و آن هم جهت بالا، مقصود است؛ اما «إلی» بر انتها دلالت دارد، بدون این که جهتی خاص مورد نظر باشد. بنابراین در جایی که خداوند متعال می‌فرماید: «قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ»، «إلی» استعمال شده؛ زیرا همه‌ی مسلمانان مورد خطاب آیه‌اند و در حقیقت، وحی از آسمان بر مؤمنان نازل نمی‌شود؛ بلکه بر انبیا نازل شده، سپس از جانب ایشان به مردم می‌رسد و آن‌گاه که می‌فرماید: «قُلْ آمَنَّا بِاللَّهِ»، «علی» به کار رفته است؛ زیرا رسول خدا (ص) مورد خطاب قرار گرفته است. (خطیب اسکافی، ۱۹۷۳: ۳۵)

در قرآن کریم، فعل «نزل»، «نزل» و «أنزل» در اکثر آیاتی که به نزول قرآن کریم بر پیامبر (ص) مربوط است، با «علی» متعدی می‌شود، مانند: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ عَبْدِي الْكِتَابَ» (کهف/۱) و «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَيَّ قَلْبِكَ» (شعرا/۱۹۳) و «يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (نحل/۲) و «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل/۸۹) و در اکثر آیاتی که درباره‌ی نزول قرآن کریم بر مردم است، با «إلی» متعدی می‌شود، مانند آیه‌ی «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا» (نساء/۱۷۴) (خطیب اسکافی، ۱۹۷۳: ۴۰۳-۴۰۴)

۴. ۶. عن

ابن قتیبه حرف «عن» در آیه‌ی «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا» (زخرف/ ۳۶) را به معنی «إلی» پنداشته است؛ چه، گفته می‌شود: «عشوت إلی النار عشوا»؛ یعنی: «نظرت إلیها». دیگران بر ابن قتیبه ایراد گرفته‌اند و این آیه را به معنی آیه‌ی «وَمَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ» (جن/ ۱۷) دانسته‌اند؛ از جمله خطابی که به نقد نظر ابن قتیبه پرداخته و معتقد است که اشتباه ابن قتیبه در این است که بین «عشوت إلی الشیء» و «عشوت عنه»، تفاوتی قایل نشده است. (هلالی، ۱۹۸۶: ۱۶۶) به نظر می‌رسد این نقد صحیح باشد؛ زیرا «عشا عن الشیء»؛ یعنی: «أعرض ومضی عنه» (از او روی بر تافت و دوری کرد) و «عشا النارَ وإلیها عشوا»؛ یعنی: «رأها لیلا فقصدها مستضیئاً بها» (پس از مشاهده‌ی آتش در شب، به امید روشنایی گرفتن از آن، به سویش شتافت) (انیس و دیگران، ۱۳۷۸: «عش و»)

۵. سایر حروف نمایان‌گر انتهای غایت در زبان فارسی

در این مبحث، نخست به بررسی یکی دیگر از حروف اساسی پرکاربرد در بیان انتها، یعنی «به» می‌پردازیم. سپس حروفی را که در دوره‌های مختلف تاریخی از دو حرف «تا» و «به»، نیابت کرده‌اند، ذکر و بررسی می‌کنیم.

۵. ۱. به

از دیگر حروفی که بعد از «تا» نقشی مهم در بیان انتها به عهده دارد، حرف اضافه‌ی «به» است؛ مانند

ای هدهد صبا به سبا می‌فرستمت بنگر که از کجا به کجا می‌فرستمت
(حافظ، نقل از خطیب‌رهبر، ۱۳۶۷: ۱۴۸)
صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را
(سعدی، نقل از همان، ۱۴۸)

در فارسی معاصر نیز مانند «از اصفهان به تهران رفت».

این حرف، گاه برای بیان انتها در مقابل «از» قرار می‌گیرد، مانند «از بام به زمین افتاد». دامنه‌ی کاربرد «به»، بیش از «تا» است؛ به گونه‌ای که می‌تواند جز اسم زمان و

مکان، بر سر دیگر اسم‌هایی که «تا» بر آن وارد نمی‌شود، درآید. به دیگر سخن، انتهای مجازی که در حرف اضافه‌ی «تا» ضعیف بود، به کمک «به» قوت و گسترش می‌یابد؛ مانند «نامه‌ای به دوستم فرستادم».

در تفاوت بین «تا» و «به»، باید به این نکته اشاره کرد که «تا» منحصرأً بر انتها دلالت دارد و در صورتی که در مقابل «از» قرار گیرد، جمعاً فاصله را می‌رساند؛ ولی «به» نزدیکی و تمایل حرکت به سمتی را می‌رساند.

بدین ترتیب، معنی «سوی»، «جانب» و «جهت» در «به» به گونه‌ای نمود یافته که دستورپژوهان زبان فارسی آن را معنایی متفاوت و جدای از انتهای غایت بر شمرده‌اند؛ ولی در حقیقت، در بیش‌تر موارد در تعیین معنی «به» به خطا رفته‌اند؛ برای مثال، در لغت‌نامه‌ی دهخدا، «به» در عبارت «چون این خبر شنید، کس به سیاف فرستاد»، به معنی «سوی»، «زی»، «جانب»، «طرف» و «سمت» گرفته شده است. سؤالی که ممکن است به ذهن متبادر شود این است که چه فرقی بین «به سیاف فرستادن» و «به سیاف فرستادن» است؟ همچنین دهخدا در بیت زیر، «به» را به معنی «تا» گرفته است؛ در صورتی که به نظر می‌رسد میان «به کوفه رفتن» و «به سیاف فرستادن» تفاوتی نباشد: در بادیه تـشنگان بـمردنـد از حله به کوفه می‌رود آب (سعدی، نقل از دهخدا، ۱۳۵۲: ب)

حرف اضافه‌ی «تا» که نماد اصلی انتهای غایت معرفی شد، فاقد معنی «سوی» و «جانب» است. شاید به همین دلیل است که در ترجمه‌ی «إلی»، غالباً حرف اضافه‌ی «به» معادل «إلی» قرار می‌گیرد؛ مانند «ذهب إلی أصفهان» (به اصفهان رفت) و «أرسلت إلیه رسالة» (نامه‌ای به او فرستادم) و نیز به همین دلیل است که انتهای مجازی، در «به» نمود یافته است. بدین ترتیب، «إلی» هم‌زمان دو معنی «انتهای غایت» و «سوی»، «جانب» و «جهت» را می‌رساند و این‌گونه است که عربی‌زبان را از کاربرد اسم‌هایی نظیر «نحو»، «صوب» و امثال آن که سمت و سو را مشخص می‌کنند ولی بر انتها دلالت ندارند، بی‌نیاز ساخته است.

بدین‌رو، شاید بتوان ادعا کرد در اکثر مواردی که دست‌نویسان زبان فارسی «به» را به معنی «سوی» و «جانب» گرفته‌اند، در حقیقت در کنار جهت و سو، پایان، انتها و مقصد نیز موردنظر بوده است و این دو معنی هم‌زمان در «به» گرد آمده و به همین دلیل

است که غالباً در مقابل «إلی» قرار می‌گیرد؛ مثلاً در ترجمه‌ی «کلّ شیء یرجع إلی أصله» (هر چیزی به اصل خویش بازمی‌گردد)، گرچه «به» را به معنی «سوی» گرفته‌اند، در واقع «به»، نهایت و پایان بازگشت «کلّ شیء» را روشن می‌کند و نیز در عبارت «نامه‌ای به او نوشت»، حرف «به» را مرادف «سوی» آورده‌اند؛ حال آن‌که این عبارت در عربی با «إلی» به کار می‌رود. با دقت نظر در این عبارات و با توجه به ترجمه‌ی «إلی» به دو حرف «تا» و «به»، بعد از «تا» که نماد اصلی انتهای غایت معرفی شد، «به» را در جایگاه دومین نماد پرکاربرد در بیان انتهای غایت، در نظر می‌گیریم.

«این گفته با در نظر گرفتن معنی اولیه‌ی «به»، با توجه به معیار تاریخی نیز ثابت می‌شود؛ به گونه‌ای که گفته شده، حرف اضافه‌ی «به» برگرفته از واژه‌ی فارسی میانه «pad» به معنی «به»؛ فارسی باستان «patiy» به معنی «به» و «به سوی» فارسی باستان «patis» یعنی «پیش»، «در حضور» و اوستایی «paiti» و سانسکریت «prati» به معنای «به»، «به سوی» است. (حسن دوست، ۱۳۸۳، ج ۱: ۲۲۰) بر این اساس، حروفی را که مرادف «به» به معنی «سوی» اند جزو حروفی که بر انتها دلالت دارند، به شمار آورده‌ایم. البته باید به این نکته توجه داشت که «به» حتماً باید معنی «سوی» و «جانب» را دربرداشته باشد و گرنه از آن، معنی انتها دریافت نمی‌شود؛ مثلاً در عبارت «فلانی به پدرش رفته»؛ گذشته از معنی کنایی عبارت، منظور «رفتن به سوی پدر» نیست؛ بنابراین نمی‌توان آن را مفید معنی انتها دانست. برخی از گروه‌های حرف اضافه‌ای که با «به» ساخته می‌شوند و غالباً به صورت گروه کوتاه حرف اضافه در می‌آیند، گاه در فارسی قدیم بر انتها دلالت داشته‌اند؛ مانند پیش، جانب، سوی، نزد، نزدیک و امثال آن که هنوز برخی از این گروه‌ها در فارسی معاصر کاربرد دارند:

پیش

یکی پیش شوریده حالی نبشت که دوزخ تمنا کنی یا بهشت
 بگفتا مپرس از من این ماجرا پسندیدم آنچه او پسندد مرا
 (سعدی، نقل از خطیبرهبر، ۱۳۶۷: ۲۶۱ - ۲۶۲)

جانب

شه چو عجز آن طیبیان را بدید پابره‌نه جانب مسجد دوید
 (مولوی، نقل از همان، ۲۸۱)

سوی

هر غزلم نامه‌ای ست صورت حالی در او نامه نوشتن چه سود چون نرسد سوی دوست

(سعدی، نقل از همان، ۲۸۱)

گاه «سوی» همراه با «تا» و «به»، استعمال می‌شده است، مانند

کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام

(سعدی، نقل از مشاوری، ۱۳۸۲: ۲۵۸)

نزد

نیشند پس نامه‌ی شهریار به هر کشوری نزد هر نامدار

(فردوسی، نقل از خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۴۶۱)

نزدیک

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه اینی رأیت دهرآ من هجرک الملامه

(حافظ، نقل از همان، ۴۶۳)

«نزدیک» گروه کوتاه حرف اضافه‌ای است که اصل آن «به نزدیک» بوده و گاه

مرادف «به»، استعمال می‌شده است؛ مانند این جمله از منتخب جوامع الحکایات: «به

نزدیک علی بن عیسی بن ماهان نشت.» (نقل از خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۴۶۴)

قبل از بررسی حروفی که از «به» نیابت می‌کنند، باید به بررسی حروفی که مرادف

«تا» هستند، پردازیم. بنابراین حروف اضافه‌ای را که از «تا» نیابت می‌کنند بر حسب

کاربرد زمانی در دو گروه قرار می‌دهیم: نخست، حرفی که استعمال آن در حوزه‌ی

دستور تاریخی زبان فارسی وارد می‌شود و امروز، کاملاً متروک شده است: وا.

۲.۵. و

مانند این جمله از خواجه عبدالله انصاری: «تا کشف عظمت و انعام او بینی در هر دم و

قدم که دو کون می‌آرد تحت تو و تو را می‌تازد و اعدم.» (خواجه عبدالله انصاری، نقل

از همان، ۴۸۷)

پرتو خورشید شد و جایگاه ماند هر دیوار تاریک و سیاه

(مولوی، نقل از همان، ۴۸۸)

«انتهای غایت» در معانی حروف جر عربی و حروف اضافه فارسی _____ ۲۱

هرچند خطیب‌رهبر «وا» را در این نمونه‌ها، مرادف «به» دانسته است. (همان، ۴۸۷ - ۴۸۸) البته می‌توان «وا» را گویشی از «با» دانست. در این صورت، «با» از «تا» نیابت کرده، در دسته‌ی دوم قرار می‌گیرد. دوم حرفی که هم در ادوار گذشته و هم در فارسی معاصر کاربرد دارد، ولی استعمال آن در معنی انتها، مختص فارسی قدیم بوده است: را.

۵.۳. را

گاهی «را» در متون قدیم، مرادف «تا» بوده است؛ نظیر این عبارت از تاریخ بیهقی: «نماز دیگر برداشتیم تنی هفتاد و راه غور گرفتیم و امیر نیز بر اثر ما، نیم شب برداشت. بامداد را منزلی رفته بودیم. بوالحسن دلشاد را آن‌جا یافتیم سوار شده» (نقل از همان، ۳۶۳) و نیز مانند:

روزی به رزمگاه شبانگاه را نماند ناکشته هیچ دشمن او در دیار او

(فرخی سیستانی، نقل از همان، ۳۶۳)

در این مثال‌ها، می‌توان از «را» به جای انتهای غایت یا در کنار آن، معنی ظرفیت را نیز برداشت کرد. بدین ترتیب، «را» در این نمونه‌ها به معنی «تا» و یا «در» به کار رفته است. اما حروف اضافه‌ای را که مرادف «به» و مفید معنی انتهای غایتند، در دو بخش بررسی می‌نماییم: نخست، حرفی که در متون کهن فارسی کاربرد داشته و در فارسی معاصر متروک شده است؛ مانند اندر، باز، زی، فا و فرا.

۵.۴. اندر

در زین‌الخبار گردیزی آمده است: «عبدالله اندر رجب سنه‌ی خمس و مأتین اندر نیشابور آمد.» (نقل از همان، ۱۳۸) در این نمونه، «اندر» مرادف «به» به معنی سوی و جانب است و از آن، معنی انتها دریافت می‌شود.

۵.۵. باز

گاه در قدیم، «باز» در معنی انتهای غایت استعمال می‌شد؛ مانند این جمله از تاریخ بلعمی: «پس خدای تعالی آن کوه را از آن‌جا برداشت و باز جای خویش برد» (نقل از همان، ۱۹۴) و نیز این جمله از تفسیر ابوالفتوح رازی: «وارجعوا إلی ما أترقتم فیه؛ باز

آن شوید که در آن مترف و منعم بوده‌اید.» (نقل از همان، ۱۹۴)؛ و نیز مانند «بعد از دو سال ... باز کرمان مراجعت نمود.» (نقل از دهخدا، ۱۳۵۲: «باز»)

۵. ۶. زی

در قدیم، «زی» حرف اضافه‌ای به معنی «سوی»، «طرف»، «جانب» و «نزدیک» بوده است (دهخدا، ۱۳۵۲: «زی»)، مانند: «زی تو آمد» [= سوی تو آمد] و نیز مانند فریدون فرستاد زی من پیام بگسترده پیشم یکی خوب دام (فردوسی، نقل از خطیب‌رهبر، ۱۳۶۷: ۳۷۸) دهخدا «زی» را لهجه‌ای از «سوی» می‌داند (دهخدا، ۱۳۵۲: «زی»). البته شاید بتوان ادعا کرد حرف اضافه «زی» که منحصر به دستور تاریخی زبان فارسی است، در ادبیات کهن، در کنار «تا» و «به» حرفی اساسی در بیان انتهای غایت بوده است؛ چه، این حرف به تنهایی معنی «سوی»، «طرف» و «جانب» را افاده می‌کند. به نظر نگارنده‌ی این سطور، «باز» هم همین‌طور است.

۵. ۷. فا

مانند این عبارت از خواجه عبدالله‌انصاری: «اگر پنداری که بی‌عنایت او فا او رسی، دوری... که آن روز که با عنایت و توفیق او فا او رسی، در موج نوری.» (نقل از همان، ۳۸۵)

۵. ۸. فرا

در کشف‌الاسرار میبیدی آمده است: «آدم هرگز شب ندیده ... در آن تاریکی گه آه کردی، گه روی فرا ماه کردی.» (میبیدی، نقل از همان، ۳۸۸) دوم، حروف اضافه‌ای که هنوز متروک نشده، ولی استعمال آن در معنی «به»، منحصر به دستور تاریخی زبان فارسی است؛ مانند از، با، بر، در.

۵. ۹. از

«از» به معنی آغاز و ابتداست و «تا» یا «به» برای بیان انتها، در مقابل آن قرار می‌گیرد؛ ولی گاهی در قدیم «از» مرادف «به» - به شرط آن‌که به معنی «سوی» باشد - به کار می‌رفته است؛ مانند دومین «از» در بیت زیر:

«انتهای غایت» در معانی حروف جر عربی و حروف اضافه فارسی _____ ۲۳

بل چو هزیمت شدم از پیش دیو گفت مرا بختم ازین جا تعال
(ناصر خسرو، نقل از همان، ۸۷)

۵. ۱۰. با

مانند این جمله از ناصر خسرو: «چون آن زیارت دریافتم از آن جا با عکه آمدم.» (نقل
از همان، ۱۸۱)

۵. ۱۱. بر

در تفسیر ابوالفتوح رازی آمده است: «خبر بر رسول علیه السلام رسید.» (ابوالفتوح
رازی، نقل از همان، ۲۱۵)

رای ایشان بدان کشید انجام که نویسند نامه بر بهرام
(نظامی، نقل از همان، ۲۱۵)

«بر سر» گروه حرف اضافه‌ای است که با «بر» ساخته می‌شود و گاه مرادف «به»
است؛ مانند این عبارت از کلیله و دمنه: «در جمله، دل او گرم کرد و بر سر کار
فرستاد.» (نقل از همان، ۲۲۵) ناگفته نماند در این جا «بر» مشابهتی با کاربرد «علی» به
معنی «إلی» ندارد، هر چند در آن کاربرد نیز خدشه کردیم.
«بر» نیز گاهی مرادف «به» استعمال می‌شده است؛ مانند

هم رقعہ دوختن به و الزام کنج صبر کر بهر جامه رقعہ بر خواجگان نبشت
(سعدی، نقل از خطیب رهبر، ۱۳۴۶-۱۳۴۷: ۸۱)

البته ممکن است در این ابیات، «بر» کوتاه شده «تا بر» و یا «به بر» باشد؛ مانند «إلی
حضرة».

۵. ۱۲. در

پارسیان روی در مخلوق پشت بر قبله می‌کنند نماز
(سعدی، نقل از مشاوری، ۱۳۸۲: ۲۱۱)

نگه کرد رنجیده در من فقیه نظر کردن عاقل اندر سفیه
(سعدی، نقل از دهخدا، ۱۳۵۲: «در»)

به نظر می‌رسد «نگه کرد در» گرتنه‌برداری از «نظر فی» است؛ برخلاف «نظر إلی».

۵. ۱۳. کسره‌ی اضافه

که ای شاه نیک اختر دادگر تو بی چاشنی دست خوردن مبر
(فردوسی، نقل از خطیب رهبر، ۱۳۶۷: ۴۰۵)
و نیز مانند این جمله از تاریخ بیهقی: «بیش‌تر اشارت آن کردند که بیرون باید رفت.»
(نقل از همان، ۴۰۵)
حذف حرف جر و اضافه کردن ماقبل آن به صله‌اش، در عربی نیز بسیار رایج است؛
مانند «ذهابه» یعنی «الذهاب إليه».

۶. نتیجه‌گیری

۱. می‌توان برای هر یک از معانی حروف در دو زبان عربی و فارسی، اداتی کلیدی ارائه نمود. بر این اساس، حرف اصلی برای افاده‌ی انتهای غایت در زبان عربی، «إلی» و معادل آن در زبان فارسی، دو حرف «تا» و «به» است. هرچند چنین بر می‌آید که دستورپژوهان زبان فارسی حرف «تا» را حرف اصلی در بیان انتهای غایت برشمرده‌اند، از آن‌جا که بخشی از این معنی حرفی در «تا» و بخشی دیگر در «به» تجلی یافته، به گونه‌ای که «إلی» در جایگاه نماد انتهای غایت در زبان عربی معادل هر دو قرار گرفته، دو حرف «تا» و «به» را به عنوان نماد انتها در زبان فارسی، برمی‌گزینیم. این مسأله به وضوح نشان می‌دهد که حروف جر و اضافه همیشه رابطه‌ی متناظر یک به یک ندارند؛ به طوری که گاه یک حرف جر، معادل دو حرف اضافه قرار می‌گیرد.
۲. برای بیان یک معنی حرفی گاه جز ادات اصلی می‌توان مجموعه‌ای از حروف جانشین نیز در نظر گرفت. بدین ترتیب، برخی از معانی حروف با بیش از یک حرف جر و اضافه بیان می‌شود که اهمیت بررسی و شناخت این حروف در ترجمه‌ی آثار دو زبان، نمود می‌یابد.
۳. در زبان عربی جز «حتی» که در دو حالت، معنی اصلی آن انتهای غایت است و معادل آن در فارسی، حرف «تا» است، فقط نیابت حرف جر «لام» از «إلی» پذیرفتنی است؛ گرچه این نیابت تحت تأثیر معنی اصلی حرف است و بسیار اندک رخ می‌دهد.
۴. در نیابت حروف جر «باء» و «فی»، «علی» و «عن» از «إلی»، میان نحویان اختلاف نظر است و بنابر آنچه ذکر شد، نیابت حروف مذکور از «إلی» صحیح نیست.

ناگفته نماند که تنها مفسران قرآن کریم، پدیده‌ی صحت نیابت در دو حرف اخیر («علی» و «عن») پرداخته‌اند.

۵. درباره‌ی معانی حروف اضافه در متون کهن فارسی، نمی‌توان با صراحت نظر داد؛ زیرا آنچه در این زمینه به رشته‌ی تحریر در آمده، به چند دهه‌ی اخیر مربوط می‌شود که در مواردی، نقدپذیر و قابل‌خداشه است.

۶. بنابر گفته‌ی دستورپژوهان، در ادبیات کهن فارسی، حروف («وا» و «را») از حرف «تا» نیابت می‌کنند و نیز حروف («اندر»، «باز»، «زی»، «فا»، «فرا»، «از»، «با»، «بر»، «در»، و «کسره‌ی اضافه») از «به» نیابت می‌کنند؛ به شرط آن‌که «به»، معنی سو و جهت را برساند. در قدیم، گاه علاوه بر «به»، گروه‌های حرف اضافه‌ای که با «به» ساخته می‌شود و غالباً به صورت گروه کوتاه حرف اضافه در می‌آید، بیان‌گر انتهای غایت بوده است؛ مانند «پیش»، «جانب»، «سوی»، «نزد»، «نزدیک»، و امثال آن. برخی از این گروه‌ها هنوز در فارسی رایج امروز، کاربرد دارد.

فهرست منابع

قرآن کریم.

ابن هشام، عبدالله بن یوسف. (۱۹۹۷م). *مغنی اللیب عن کتب الأعاریب*. تحقیق حنا الفاخوری، بیروت: دارالجلیل.

ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۹۸۸م). *لسان‌العرب*. بیروت: داراحیاء التراث العربی.
اربلی، علاءالدین بن علی. (۱۹۹۱م). *جواهرالأدب فی معرفة کلام العرب* (معجم للحروف العربیه). بیروت: دارالنفائس.

انوری، حسن و احمدی گیوی، حسن. (۱۳۷۰). *دستور زبان فارسی ۲*. تهران: فاطمی.
انیس، ابراهیم و دیگران. (۱۳۷۸). *المعجم الوسیط*. تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۹۹۰م). *تفسیرالبیضاوی*. بیروت: مؤسسه‌ی الأعلمی للمطبوعات.
جامی، عبدالرحمن. (۱۹۸۳م). *الفوائد الضیائیة*. تحقیق أسامة طه الرفاعی، ۲ ج، بغداد: مطبعة وزارة الأوقاف والشؤون الدینیة.

حسن، عباس. (۱۴۲۵هـ). *النحو الوافی*. ۴ ج، تهران: ناصرخسرو.

حسن دوست، محمد. (۱۳۸۳). *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*. تهران: آثار.

خضری، محمد. (بی‌تا). *حاشیة الخضری علی شرح ابن عقیل*. تهران: استقلال.

خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۶۷). دستور زبان فارسی (کتاب حروف اضافه و ربط). تهران: سعدی.

خطیب رهبر، خلیل. (۱۳۴۶-۱۳۴۷). «ساختمان و تقسیم حرف‌های اضافه (وابستگی) و جای آن‌ها». مجله‌ی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره‌ی ۵۹، صص ۷۰-۹۶.

خطیب اسکافی، محمد بن عبدالله. (۱۹۷۳م). درة التنزیل و غرّة التأویل فی بیان الآیات المتشابهات فی کتاب الله العزیز. بیروت: دارالآفاق الجدیة.

دسوقی، محمد بن أحمد. (۲۰۰۸م). حاشیة الدسوقی علی مغنی اللیب عن کتب الأعاریب للإمام ابن هشام الأنصاری. بیروت: دار و مکتبة الهلال. دهخدا، علی اکبر. (۱۳۵۲). لغت‌نامه‌ی دهخدا. تهران: سازمان لغت‌نامه.

رضی‌الدین استرآبادی، محمد بن حسن. (۱۳۶۶). شرح الکافیة فی النحو. تهران: مرتضوی. زرکشی، محمد بن عبدالله. (۱۹۹۸م). البرهان فی علوم القرآن. ۴ ج، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: المکتبة المصریة.

زمخشری، محمود بن عمر. (بی تا). الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل. بیروت: دارالکتب العربی.

سامرای، فاضل صالح. (۲۰۰۷م). معانی النحو. ۴ ج، بیروت: داراحیاء التراث العربی. صبان، محمد بن علی. (بی تا). حاشیة الصبان علی شرح الأشمونی علی ألفیة ابن مالک. ۴ ج، قاهره: داراحیاء الکتب العربیة.

طباطبایی، محمدحسین. (۱۹۷۲م). المیزان فی تفسیر القرآن. بیروت: مؤسسه‌ی الأعلمی للمطبوعات.

عبدالمسیح، جورج متری و تابری، هانی جورج. (۱۹۹۰م). الخلیل: معجم مصطلحات النحو العربی. بیروت: مکتبه لبنان.

مشاوری، زهره. (۱۳۸۲). بررسی دستوری حروف در گلستان سعدی. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان.

هلالی، هادی عطیة مطر. (۱۹۸۶م). نظریة الحروف العاملة و مبنایها و طبیعة استعمالها القرآنی. بیروت: عالم‌الکتاب - مکتبة النهضة العربیة.

همایون فرخ، عبدالرحیم. (۱۳۶۴). دستور جامع زبان فارسی. تهران: علمی.